

کوه موش زاید

نوشته: ا. انیس
نوامبر 2006

"کوه موش زاید" طنز معروفیست از کارل مارکس که صد و پنجاه سال و اندی قبل بیان گردیده است؛ بنیانگذار سوسیالیسم علمی، ضمن بررسی سیر عملی روند انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، نقش بورژوازی در آنرا اما، برخلاف رویکرد تاریخی همتای فرانسوی آن، بغایت ارتجاعی دانسته و به این معنا جمعبندی می نماید، که در انقلاب کبیر ۱۷۸۹، بورژوازی فرانسه با برافراشتن پرچم افتخار آمیزی که بر آن، شعار جاودانه آزادی، برابری، برادری، نقش یافته بود، بطور نهایی بر فئودالیت فایق آمد؛ در حالیکه در انقلاب ۱۸۴۸، بورژوازی آلمان با همه دبدبه و خرام های ترقیخواهانه خودش، سرانجام در برابر فئودالیسم کرنش نموده و به انقلاب خیانت می نماید!

از اینجاست که وی انقلاب دموکراتیک ۱۸۴۸ آلمان را، تکرار مسخره انقلاب کبیر فرانسه دانسته و براین مینا، کارنامه شرمگین و مذلتبار بورژوازی در آن را، با طنز تاریخی "کوه موش زاید" بیاد سخریه میگیرد.

اگر این موضع بورژوازی وقت آلمان، بدلیل تخالفش با سیر کلی تکامل تاریخی که جلودار انقلابی آن هم خصلتا خود بورژوازی بود، غیر منتظره می نمود، و به همین علت هم، مارکس آنرا با نیشخند "کوه موش زاید" به استهزا گرفته و نکوهش میکرد؛ پس انتظار ما اینک از بورژوازی امپریالیستی چیست که از جایگاه مناسب خودش، بی شبهه بعنوان **ضد انقلاب**، هماره، هرکجا و با هر ذریعه یی، عملا در نقش "بازدارنده" تکامل تاریخی ظاهر میشود؟!

راستش از این بابت نمیتوان و نباید دیگر از بورژوازی و آنهم بورژوازی امپریالیستی که از همان آغاز، نظم خودش را "جاودان"، و با این پندار در واقع، گستاخانه "پایان تاریخ" را اعلام می نمود، بیهوده هیچ انتظاری کشیده، و سجل دور بدراز آمیخته با خون و ریم آنرا همواره بازخوانی، و بر آن خرده گیری نمود، زیرا داور تاریخ مدتهاست که حکم خودش را نموده است.

با این وجود، پرسش اینست که پس عنوان "کوه موش زاید" در این مقال، چه مدلولی داشته، و مصداق این طنز تاریخی، در واقعیت عینی روزگار ما کدام میباشد؟ در واقع همین پرسش است که می باید آنرا در اینجا توضیح، و پاسخش را به اختصار ارائه کرد:

امپریالیسم بمثابه عالی ترین مرحله تکامل سرمایه داری، یگانه نظام مسلط استثمار، استبدادی و غارتگر در مقیاس جهان است که عملا بر زندگی و سرنوشت کلیت بشریت روی زمین حکمروایی بلامنازع دارد؛ قلمرو انحصاری سیطره این نظام جهانی، چه بسا به افق های نامحدودی در فراسوی جغرافیای زمین کشیده شده، چنانچه گستره نفوذ و فعالیت عملی هژمونی طلبانه آن، تا دور ترین نقاط قابل دسترسی کهکشان ها، در حال امتداد میباشد.

اشتهای سیری ناپذیر شکار برای سود، زورگویی قلدرمنشانه و هیمنه بی لگام که تبلوری گویا از بنیادی ترین ویژگی های ذاتی و محرک های درونی این نظام میباشد، لشکر تباهی آفرین استثمار و غارت سرمایه را، همواره بسان شبحی سرگردان، به اقصی نقاط جهان رهنمون میباشند، طوریکه

کابوس هییتناک این اخطبوط موزی بدشکل و بدقواره، در اصطلاح جغرافی، در آفاق و افلاک هر دو، محسوس و قابل رویت بوده، و چنگال های خونچکان شرارت آن، گلوی همه خلق های آزاده، صلحدوست و ترقیخواه، یعنی گلوی اکثریت مردمان جهان را به سختی می فشرد؛ فقر و مسکنت روز افزون، محرومیت، نابرابری، بیعدالتی، تبعیض، جنگ، کشتار، بی خانمانی، بی ثباتی، ناامنی، بی افقی و بی سرنوشتی ... همه و همه مستقیم و غیر مستقیم، از اثرات و نتایج جانکاه کارنامه های بارز سودجویانه، غارتگرانه و سلطه طلبانه همین نظام خودکامه و قهار به شمار می آیند.

از این زاویه است که میشود، این نظام طاغوتی ضد بشری را بدون شک، بسان کوهی دانسته و به تصویر کشید که ثقلت خرد کننده آن، دیگر بر گرده زمین هم گویا سنگینی می نماید. اما ناگفته پیداست که این تشبیه با کوهی که مارکس در زمان خودش از آن صحبت می نمود، از ریشه متفاوت میباشد؛ یعنی تفاوت میان بورژوازی مرحله آغازین که بیگمان جلودار انقلابی پیشرفت و تکامل تاریخی محسوب میگردد، و بورژوازی امپریالیستی با ویژگی های شناخته شده و کارنامه های عملی متناسب بدان که اینک با پیش کشیدن "نظم ادعایی نوین"، مذبحخانه میکوشد، برخلاف سلف خود، در همه جا نقش "بازدارنده" تکامل تاریخی را ایفا نماید!

در همین خصوصیت ذاتی برجسته و ملموس تاریخی است که تمایز ماهوی مورد نظر میان ایندو، به عینه تجسم می یابد؛ و با استناد بر همین خصوصیت ذاتی تاریخی است، که اصولا نمیتوان و نباید از کوه بورژوازی امپریالیستی هم بجزء موش، انتظار دیگری را کشید.

بر زمینه کاوش در همین خصوصیت و چشمداشت کارنامه های رسوای همین نظام است، که طنز معروف "کوه موش زاید" امروز نیز مصداق خودش را در واقعیت های عینی روزگار ما دریافته و به اثبات می رساند، که برای نشان دادن همین ثبوت، در اینجا فقط رویداد های دو کشور افغانستان و عراق را بعنوان نمونه شاهد می آوریم؛ دو کشوری که از چند سال بدینسو، عرصه اساسی تاخت و تاز ها و اعمال طرح ها، نقشه ها، سیاست ها، شعار ها و کارزار های عملی امپریالیست ها به شمار میآیند؛ نمونه هایی که قرار بود بعنوان پروژه های آزمایشی، مدلی گردند برای تطبیق به اصطلاح ایده آل های تمدن غرب در یک جغرافیای سیاسی مسمی به "خاور میانه بزرگ" در قلمرو امپراتوری بی رقیب امریکای قرن بیست و یکم!

آری، هنوز هم همه آن حرف ها، اظهاریه ها، هوشدار ها و شعار های تبلیغاتی، گاه جذاب و فریبنده و گاه تهدید آمیزی که بوسیله شان، امپریالیست های امریکایی و شرکای شان، جهانیان را البته به بهانه ۱۱ سپتامبر، در همه جا به استمرار و برای چند سال متوالی، بمباران می نمودند، در گوش ها طنین انداز میباشند؛ **ظاهرا سخن بر سر حفظ ثبات و امنیت جهانی، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر ... و در یک کلام، پاسداری از ارزش ها و ایده آل های مدنیت غربی بود، که مشخصا زعامداران قصر سفید، داعیه دفاع از آنها و اشاعه شان را بمثابه یک الهام و رسالت گویا متمدنانه و مذهبی خود شان بمیان کشیدند!**

لازمه پاسداری از همین ارزش ها و ایده آل های مدنیت غربی و ابزار تحقق عملی همین رسالت "متمدنانه و مذهبی" هم، عمدتا همانا تجاوز، اشغالگری و جنگ "ضد تروریستی" تشخیص و برگزیده شد، که این اخیر، جهانیان را با یک تبعیت بی چون و چرا بدور یک مرزبندی شگفت انگیز تاریخی، یعنی بدور همان شعار محوری آقای بوش - **یا با ما، و یا بر ضد ما** - فرا می خواند!

البته اینکه نظام جهانی امپریالیسم، خصلتا نقش خودش را، چنانچه اشاره شد، نه بعنوان سکاندار انقلابی پیشرفت و ترقی اجتماعی، بلکه برعکس بمتابه "بازدارنده" تکامل تاریخی، در همه جا ایفا می نماید، مسئله ایست اثباتی که در تئوری و در عمل نمیتوان آنرا انکار نمود. اما اینکه سردمداران قصر سفید و امپریالیست ها در مجموع، نمیتوانند به هیچ معیاری از ایده آل ها و ارزش های مدنیت گویا برتر غرب مثل آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و ... نمایندگی نمایند؛ و اینکه جنگ به اصطلاح ضد تروریستی شان هم بذات خود و با همان ابزار ها و شیوه های متعارفش، نه با ارزش ها و ایده آل های دوران ساز مدنیت غربی که بدون شک، بخشی جدا ناپذیر از فرهنگ و تمدن پر بار جهانی را تشکیل میدهند، بلکه برعکس با اندیشه و عمل صلیبیان قرون وسطی و اخلاف استعمارگر شان بیشتر شباهت و خویشاوندی دارد، واقعیتی میباشد آفتابی و بدور از جدل؛ ورنه بما بگویند که سوگند های آقای بوش برای انتقام کشی بربرمنشانه و براین مینا، استنباط ایشان از مفهوم به اصطلاح "عدالت امریکایی"، چه پیوندی با ارزش ها و ایده آل های متعالی مدنیت غربی میتواند داشته باشند؟!

مگر نه اینست که آقای بوش، در واکنش به رویداد های ۱۱ سپتامبر، آشکارا از تعهد خودش به "رسالت مذهبی" پیشبرد یک جنگ صلیبی طولانی لب به سخن گشود؟!

شاید بگویند که این گفته بوش، بیش از یک حرفی ناسنجیده و یک عبارتی پوچ نمیشد که اصلا نباید بدان تمسک جست؛ حرف و عبارتی که محض در یک حالت نامتعادل روانی آکنده از خشم و غضب بیان گردیده است!!!

شاید هم چنین بوده باشد! ممکن است چنین استدلالی را همانند سوگند ها و اصرار های بنیدیکت 16 و آنهم پس از اهانت آشکارش به اسلام و پیامبر آن، بتوان بعنوان یک دیپلوماسی مصلحت طلبانه و متعارف جهان امپریالیستی پذیرفته و توجیه نمود؛ ولی چگونه مقدور است که چند سال جنگ، کشتار، ویرانی و خانه خرابی ارتش های متجاوز و اشغالگر امپریالیستی در دو کشور افغانستان و عراق را نادیده انگاشته و توجیه کرد؟؟!!

اعزام لشکر توسط بیش از ۳۰ قدرت امپریالیستی به افغانستان، کشتار های ایساف، ناتو و در بالای سر همه، هوچی گری های ارتش امریکا را که نمیشود ناشی از یک حرف و عبارت ناسنجیده و نتیجه حالت نا متعادل روانی یک فرد هرچند قدرتمند و حکمروا تلقی نمود! ...

انصافا باید اذعان داشت که علاوه بر سوگند های انتقامجویانه آقای بوش و هم پیمانان امپریالیست و تعهد ایشان برای تطبیق "عدالت امریکایی" که بی شبهه بدان عمل نموده و هنوز هم می نمایند، آنها همچنان از مفاهیم، مقولات و شعار های بسیار دلپذیری مثل صلح، ثبات، امنیت، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر صحبت نموده و لشکر کشی های خود شان را با همین وعده ها توجیه نمودند؛ مفاهیم و مقولاتی که اگر بالفرض، همه در مجموع ارمغانی از ارزش های تمدن پویای غرب هم محسوب شوند، بازهم مفاهیم و ارزش هایی میباشد جهانشمول که نه فقط پاسداری و حراست، بلکه تبلیغ، ترویج و اشاعه شان بعنوان دستاورد ها و نیاز های سالم و انصراف ناپذیر تکامل تاریخی، اینک خواست، وظیفه و رسالت مبرم بشریت ترقیخواه میباشد. چنانچه در عمل هم مشاهده نمودیم، که نه سردمداران قصر سفید و همگنان امپریالیست شان در همه جا، بلکه این توده های مردم صلحدوست و آزادیخواه چه در اروپا، چه در خود امریکا و در پیشاپیش شان، خانواده های قربانیان بیگناه ۱۱ سپتامبر بودند، که بسان مجموعه بشریت صلحدوست و ترقیخواه در همه جا، در کتله های عظیم میلیونی، برای دفاع و پاسداری از ارزش های مترقی مثل صلح، امنیت، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، همواره و بر روال

همیشگی، به خیابان‌ها سرازیر شده و بر ضد جنگ طلبی و تجاوز نظام‌های حاکم امپریالیستی و ارتجاعی در کشور‌های خود‌شان، قاطعانه موضعگیری نموده و شعار‌های ضد تجاوز و ضد جنگ را فریاد می‌کشیدند. پس اینان هستند که می‌توانند بحق، داعیه دفاع و پاسداری از ارزش‌های متعالی فوق را داشته و از آن نمایندگی نمایند.

اما با این وجود، اینکه زعامداران و جمله خدم و حشم همین امپریالیسم و ارتجاع بازهم ریاکارانه، بعنوان پیام‌آوران و پاسداران همه این ارزش‌ها ظاهر میشوند؛ و اینکه لشکریان تجاوز، غارت، سرکوب و شکنجه‌شان در همه جا، دقیقا همه همین ارزش‌های ادعایی را عملا لگدمال می‌نمایند، واقعیتی میباشد که ایجاب می‌نماید برای بطلان همه دروغ‌ها و لاف‌زنی‌های شرم‌آور‌شان، بر هر یک از همین ارزش‌ها، مکتب مختصری نماییم:

آنها برای انتقام از حملات تروریستی و انهدام برج‌های مرکز تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر، جنگ "ضد تروریستی" شان را بعنوان یک واکنش ضروری و مبرم برای اعاده‌گویا نظم، ثبات و امنیت جهانی اعلام نموده و به همین منظور به افغانستان تجاوز و آنرا اشغال نمودند؛ در نتیجه همین تجاوز جنایتکارانه امپریالیستی که هزاران هزار انسان بیگناه و بیدفاع از زن و مرد تا کودک و پیر و برنا را جمعا بکام مرگ فرورد، رژیم تروریستی طالبان قرون وسطایی ساقط، و در عوض رقبای تروریستی ائتلاف شمال‌شان به همراهی جمعی از خادمان پرورده شده در دامان برنامه‌های توطئه‌گرانه امپریالیسم به سرکردگی کززی در اریکه قدرت نصب گردیدند؛ یعنی یک گروه تروریستی دست‌ساخت خود امپریالیست‌های امریکایی، با دسته دیگر تروریستی، که هر دو از محصولات کارخانه‌های دوران "جنگ سرد" شان میباشند، معاوضه گردیده و با گذشت پنجسال، هنوز هم از رهبران تروریست القاعده و طالب، گویا نشانه‌ی هم در دست نمی‌باشد!

پس حاصل همان جنگ "ضد تروریستی" ایشان که به بهانه آن، کشوری را ب خاک یکسان نموده و جوی‌های خون را جاری نمودند، بازهم بقدرت رسانیدن جمعی از تروریست‌ها میباشد! آنها تجاوز نظامی به افغانستان و اشغال آن را، آزادی نام نهادند؛ آزادی کشور از چنگ متحدین دیرینه تروریست! و با این کار خود نه تنها ارتش‌های تجاوزگر خود‌شان را در اذهان عمومی، ارتش‌های آزادیبخش جا زدند، بلکه استقلال و آزادی یک کشور را سلب، و اینک پنجسال تمام است که عملا بر تمامی مقدرات و سرنوشت مردم آن مطلقا حکمروایی دارند!

آنها اشغال افغانستان را با ضرورت استقرار دموکراسی توجیه نموده و همواره از آن بعنوان مدل دموکراسی برای همه منطقه یاد نموده و هنوز هم یاد می‌نمایند؛ ولی دیده شد که دموکراسی صادراتی آنها، چیزی بجزء از یک حاکمیت پوشالی دست‌نشانده بنام جمهوری اسلامی افغانستان نمیشد، که جمعی از مزدوران سر بفرمان خود‌شان، چه بسا گماشته شدگان ضد دموکراتیک، جنگسالار و تروریست را بعنوان رئیس، وزیر، با توطئه جرگه‌های ارتجاعی و صحنه‌سازی‌های خنده‌آور انتخابات فرمایشی، بر مسند قدرت دولتی نصب نمودند؛ با اینکار، آنها قبل از همه به بنیادی‌ترین نرم‌ها و موازین خود نظام دموکراسی خیانت نموده و آنرا به زیر پا نمودند!

آنها با برافراشتن شعار بازسازی و مقادیری پول که عمدتا به جیب‌های خودشان و مزدوران گماشته شده‌شان سرازیر میگردد، بجزء از ترمیم و اعمار چند سرک، پل و پلچک و چند مدرسه، نه تنها کار عمده‌ی را انجام نداده‌اند، بلکه با قلب ماهیت اغواگرانه کرکتر و عمل اصلی ارتش‌های اشغالگر

خودشان بنام ارتش های بازسازی و اعمار، نسل های آینده را هم زیر بار قرض های کمرشکن خویش خرد می نمایند!

آنها با شعار دروغین حقوق بشر خویش که همواره و در همه جا، گوش فلک را بدان کر نموده اند، اما خود بعنوان بدترین نقض کنندگان حقوق بشر عمل می نمایند؛ کشتار جمعی اسیران طالب در دشت لیلی، شکنجه و کشتار در زندان های علنی و مخفی امریکایی در کابل، بگرام، قندهار، گوانتانامو ... آدم ربایی های بی شمار "سیا" در هر گوشه و کنار جهان، همه و همه بخشی از کارنامه های حقوق بشری امپریالیست ها میباشند!

آنها عمل تجاوزگرانه و اشغال افغانستان را با همان بهانه مشهور **اعاده نظم، ثبات و امنیت جهانی**، توجیه نموده و می نمایند؛ ولی جهانیان میدانند و بچشم سر مشاهده می نمایند که ارتش های آنان، ایساف و ناتو به چه اعمالی در افغانستان اشتغال دارند! ارتش هایی که بجای تأمین نظم و امنیت ادعایی، اینک عملاً می کشند و جنایت میکنند؛ به توپ پرانی و بمباران خانه ها و مناطق مسکونی در هر گوشه و کنار کشور، کشتار های دسته جمعی مردم عادی و بیگناه، جنگ ها و کشتار های خانمانسوز دوامدار بویژه در جنوب، جنوب شرقی و مناطق مرکزی افغانستان، آواره سازی صد ها هزار انسان از خانه و کاشانه شان، همه و همه محصول همان شعار "امنیت" امپریالیست ها میباشند، که پس از گذشت پنجسال اشغال نظامی، نه تنها حد اقل ملزومات امنیتی در افغانستان را نه توانسته و نمیتوانند برآورده سازند، بلکه برعکس کشور را به کارخانه زرع و تولید مواد مخدر که بالاترین مقامات دولت دست نشانده شان به شمول خانواده کرزی در ارتباط با مافیای بین المللی در آن دست دارند؛ به شکنجه گاه و مخفیگاه آدم ربایی های "سیا" و بلاخره به کوره داغی از جنگ و بی امنیتی رو بتزایدی مبدل کرده اند، که فریاد ها و نگرانی های خود ارتش های اشغالگر شان به قومندانی ناتو، گویا ترین مدرک اثبات همین مدعا میباشند! ارتش های جنایتکار آنها بجای "امنیت" ادعایی، نه تنها می کشند و جنایت میکنند، بلکه به فرهنگ و ارزش های ملی، باور های مذهبی و هر چیز دیگری که در نزد مردم عزیز پنداشته میشود، به بدترین و زشت ترین شکل غیر قابل تصوری اهانت و بی احترامی می نمایند، که تازه ترین نمونه این عمل بربرمنشانه امپریالیستی، همان بی حرمتی به استخوان های اجساد قربانیان ظلم و جنایت در افغانستان میباشند؛ جنایتی چنان زشت و عریان که با هیچ نرم و معیار شناخته شده بشریت متمدن، قابل فهم و توجیه نمی باشد!!!

پرسش اینست که آیا چنین عمل شنیع ضد بشری را هم، بگونه سایر اقدامات جنایتکارانه ارتش های امپریالیستی، از جمله شکنجه ها و بی حرمتی های شان در زندان های ابوغریب، بگرام، در دشت لیلی، در گوانتانامو و ... میشود به همان ارزش ها و ایده آل های ادعایی مدنیت غربی نسبت داده و از آن بدفاع برخاست؟! آقای بوش در اینباره چه می گوید؟!

باری، ما حاصل پنجسال اشغال نظامی افغانستان به هدف گویا **تأمین نظم، ثبات، امنیت، آزادی، دموکراسی بازسازی و حقوق بشر**، همین وضعیت خیلی رقتباری میباشند که به برخی از جنبه های آن در اینجا به اختصار اشاره شد.

طرفه اینست که امپریالیست های اشغالگر و دولت دست نشانده شان، اینک برای "نجات" از این ورطه یی که خود ایجاد نموده اند، دست التماس به سوی همان تروریست های شناخته شده یی دراز می نمایند که خود در همه این مدت، ایشان را دشمنان مردم افغانستان و بشریت معرفی نموده اند! یعنی آنها با رهبران تروریست طالب مذاکره و مفاهمه می نمایند؛ از متحد دیگر دیرینه خود شان، یعنی

از یک آدمکش حرفه‌پی و تروریست معروف بنام حکمتیار که برای فرد فرد مردم ستم‌دیده افغانستان شناخته شده می‌باشد، دعوت به سهمگیری در رأس قدرت دولتی می‌نمایند!!! اینست مفهوم واقعی همان شعارها و لافزنی‌های دموکراسی، امنیت، بازسازی و حقوق بشر امپریالیستی!

و اینجاست که همان طنز معروف "کوه موش زاید" مصداق خودش را در واقعیت‌های عینی افغانستان به روشنی دریافته، و تاریخ هم بار دیگر خودش را البته در هر دو شکل تراژیک و کمدی، تکرار می‌نماید!

البته عین همین افسانه مسخره و در عین حال دردناک را میشود به همین سان در رابطه با سرنوشت مردم ستم‌دیده و مظلوم عراق روایت نموده و به نمایش کشید.

یکی از بهانه‌های اساسی برای اشغال نظامی این کشور، همچنان همان شعار دفاع از امنیت جهانی بود، که با پیش کشیدن آن، نه تنها راه خودشان را برای تجاوز عریان فاشیستی و اشغال آنکشور باز و در نتیجه، مردم مظلوم عراق را به یک تیره بختی خارج از تصویری کشانیدند، بلکه زشت‌ترین و رذیل‌ترین اهانت و بی‌حرمتی را در حق هر انسان آزاده و شرافتمند جهان هم مرتکب گردیدند!

ادعاهای بی‌شرمانه سلاح‌های کشتار جمعی - اتمی، شیمی، بیولوژیک - در دست صدام حسین دیکتاتور فاسد و مستبد عراق، که بدان گویا امنیت جهانی را در معرض یک مخاطره جدی و قطعی قرار داده بود - بیاد آورید، همان ادعای بی‌شرمانه و دروغین ۴۵ دقیقه‌ای تونی بلیر صدر اعظم انگلیس را - همه و همه بی‌هیچ ملاحظه‌یی، بی‌اساس و دروغین از آب بدر آمدند؛ با همین دروغ بود که عراق را اشغال، و در نتیجه چنانچه می‌بینیم، یک ملت را بخاک و خون نشانیدند!

ناامنی و بی‌ثباتی حاصل از تجاوز و اشغال نظامی عراق بدست امپریالیست‌ها در طی همین چند سال، در هیچ مقطع دیگری از تاریخ این کشور به ظهور نرسیده است؛

کشتارهای ارتش‌های امپریالیستی و دیگر استخوان‌شکنی‌ها و خودخوری‌های بلاانقطاعی که حد وسط آنرا روزانه چیزی بیش از صد قربانی تخمین می‌زنند، قلب هر انسان خواهان صلح، آزادی و عدالت را داغان، و نفرت وی را از مسببین واقعی این حالت، یعنی از جنایتکاران امپریالیست که بدینوسیله کشور عراق را به مرز تجزیه و اضمحلال کشانیده‌اند، جاودانه و ماندگار می‌سازد.

اهانت و بی‌حرمتی‌های بی‌شمار در حق این ملت ستم‌دیده را که نمونه‌هایی از آن بطور مثال در همان شکنجه‌ها و اهانت‌های ابوغریب و بصره بدست ارتش‌های اشغالگر آمریکایی و انگلیسی بمشاهده رسید، نمیشود با هیچ معیار و ارزش انسانی بشریت متمدن درک نموده و توجیه کرد؛ آیا همه این جنایات هولناک و دروغ‌های شاخدار بوش - بلیر از زمره همان ارزش‌های مدنیت غربی می‌باشند، که ایشان در کمال پررویی و تفرعن امپریالیستی، سنگ دفاع و پاسداری از آنرا به سینه می‌کوبند؟؟!!

چه کسی باید این جنایتکاران جفا پیشه و بی‌رحم را که با همان دروغ‌های بی‌شرمانه خویش، ملتی را بدینسان بخاک سیه نشانیده‌اند، بدادگاه عدل تاریخ بکشاند؟

البته بگونه همین مسئله امنیت، نتیجه منطقی باقی‌ادعاها و شعارهای عوام‌فریب امپریالیستی در عراق را میتوان حدس زد، که همه نسخه تطبیقی مشابه کارنامه‌های عملی‌شان در افغانستان می‌باشد، که به همین لحاظ، از پرداختن بدان در اینجا، صرف‌نظر میشود.

بنابراین ماحصل سیاست ها و کارنامه های عملی امپریالیست های اشغاکر چه در عراق و چه در افغانستان، همان باتلاقی میباشد که خود شان بدست خویش حفر نموده، و اکنون برای "نجات" از آن، زاری کنان به هر سو و به هر دامنی چنگ می اندازند!

آنها بالاخره حتی به کشور های همسایه عراق مانند سوریه و ایران چشم امید دوخته اند، که امپریالیست های امریکایی، آنها را رژیم های حامی تروریسم در منطقه و یا بقول بوش، همان **محور شرارت** می خوانند؛ آنها برای "رهایی" از باتلاق عراق، احتمال توسل به همین **محور های شرارت** را زمزمه نموده، طوریکه از یک چنین احتمالی، علنا در چهارچوب گزارش اخیر کمیسیون بیکر - هامیلتون صحبت می نمایند!!!

اینجاست که طنز معروف "**کوه موش زاید**" بازهم مصداق خودش را در اوضاع و رویداد های عراق اشغالی نیز، دریافته و به اثبات می رساند!

-

